

# عهد و گفتگو



تفسیر پاراشای هفته  
توسط ربای ساکس

"من باور دارم"- تفسیرهای تورات از ربای لرد جاناتان ساکس در سال ۵۷۸۰  
پاراشای هفته: ویگش ۵۷۸۰

آینده گذشته

Vayigash 5780

The Future of the Past

در پاراشای این هفته، یوسف کاری شگرف انجام می دهد و هویت خود را به برادرانش آشکار می کند. او که به خوبی می داند آنها با یادآوری چگونگی سردرآوردن برادرشان از مصر، دچار بهت و احساس گناه خواهند شد، به بازتفسیر گذشته می پردازد:

من برادر شما یوسف هستم، همان که به بردگی مصر فروختید! اکنون، از خود ناخشنود و خشمگین نباشید که مرا به اینجا فروختید، زیرا خداوند مرا پیشاپیش شما برای نجات جان همگی به اینجا فرستاد. دو سال است که در سرزمین، خشکسالی برقرار است و در پنج سال آینده هیچ کاشت و برداشتی نخواهد بود. اما خدا مرا پیشاپیش شما فرستاد تا نسلتان را بر روی زمین حفظ کنم و جان شما را نجاتی عظیم ببخشم. پس شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید، بلکه خداوند چنین کرد. او مرا سرور فرعون، ریاست کل دربار و فرمانروای سراسر مصر ساخت. (پیدایش ۸-۴۵:۴)

این روایت، یکسره متفاوت است با آنچه یوسف هنگام صحبت با رئیس آشپزان در زندان بیان کرد و متن آن چنین بود: "من به زور از سرزمین عبرانیان رانده شدم و حتی اینجا هیچ کاری نکرده ام که سزاوار افتادن در سیاهچال باشم." (پیدایش ۴۵:۱۵). داستانِ ربوده شدن و بیعدالتی، اینک به داستانی از مشیت الهی و نجات تبدیل شده است. او به برادرانش می گوید که این کار شما نبود و شما بخشی از یک طرح بزرگتر به شمار می رفتید. هرچند که با بدی آغاز شد، اما سرانجامی خیر داشت. پس خود را گناهکار ندانید و نگران هیچ گونه حس انتقامی از سوی من نباشید. هیچ خواستی از این دست ندارم. من دریافته ام که ما همگی از سوی نیرویی بس بزرگتر از خود و عظیمتر از آنچه در تصور ما بگنجد، هدایت شده ایم.

یوسف در پاراشای بعدی نیز همین رفتار را در پیش می گیرد وقتی برادران پس از درگذشت پدر از انتقام گیری او می هراسند:

نترسید. مگر من در جایگاه خدا هستم؟ شما خیالِ آسیب زدن به من را داشتید، اما خداوند به نیتِ خیر چنان کرد تا آن رویدادها رخ بدهند و جان های بسیاری نجات یابند. (پیدایش ۲۰-۵۰:۱۹)

یوسف می کوشد در حافظه برادرانش از گذشته، بازنگری ایجاد کند. او با این رفتار، یکی از اساسی ترین برداشته ها از زمان، یعنی نامتقارن بودن زمان را، به چالش می گیرد: ما می توانیم آینده را تغییر دهیم. گذشته را نمی توانیم دگرگون کنیم. اما آیا این تصور، یکسره درست است؟ آنچه یوسف برای برادرانش انجام می دهد، دقیقاً همان است که در مورد خود انجام داده: رویدادها فهم او و برادرانش از گذشته را تغییر داده اند.

به این معنا که: ما در لحظه کنونی متوجه نیستیم چه بر ما رخ می دهد، تا زمانی که به گذشته و پشت سر نگاه کنیم و به حاصل آن همه بنگریم. یعنی گذشته ما را به اسارت نگرفته است. اتفاق هایی می توانند برای ما روی دهند، هرچند نه شاید به هیبتِ سرگذشتِ یوسف، اما با پیامدهای مثبتی که یکسره می توانند نگاه ما به گذشته را دگرگون سازند. ما با کنش های خود در آینده می توانیم گذشته را از اسارت برهانیم.

نمونه کلاسیک این پدیده را در سخنرانی افتتاحیه استیو جاب در سال ۲۰۰۵ در دانشگاه استنفورد می یابیم که تا امروز بیش از ۴۰ میلیون نفر در شبکه یوتیوب آنرا تماشا کرده اند. او در این سخنرانی سه شکست کوبنده زندگی خود را بازگو می کند: ترک تحصیل از کالج، اخراج از شرکت اپل که خودش پایه گذاشته بود، و تشخیص بیماری سرطان. هر یک از این رویدادها به گفته او منجر به چیزی مهم و مثبت شد.

جاب در اثر ترک تحصیل کالج توانست سر هر کلاس درسی که دوست داشت، آزادانه حاضر شود. او کلاس خوشنویسی را گذراند و از آنجا ساختن اولین کامپیوترهایی را الهام گرفت که قادر به تایپ فاصله دار حروف خوش ظاهر بودند و به کامپیوترهای عادی، همان کیفیت خوش نویسی را می دادند که پیشتر در انحصار کامپیوترهای ناشران حرفه ای بود. اخراج از اپل او را وادار به تاسیس شرکت کامپیوتر جدیدی به نام NeXT کرد که جاب، توانایی های جدید کامپیوترهای آنرا سرانجام دوباره به شرکت اپل بازگرداند. آنجا همچنین Pixar Animation را بنیاد گذاشت که خلاق ترین استودیوی انیمیشن کامپیوتری بود. تشخیص بیماری سرطان، تمرکز جدیدی در زندگی او پدید آورد و او را به این نتیجه رساند که: "زمانی که برایت باقی مانده، اندک است، پس آنرا تلف تظاهر به آنچه نیستی نکن".

توانایی جاب در بناکردن این داستان ها – که خودش "ترسیم نقشه با وصل کردن نقطه چین ها به یکدیگر" می نامد – حتما بی ارتباط نبود با توانایی او در دوام آوردن از پس شکست های زندگی خود.<sup>1</sup>

کمتر کسی می توانست پس از اخراج از شرکتی که خودش به راه انداخته بود، دوباره روی پا بایستد و یا مانند او پس از بازگشت به اپل بتواند آن دگرگونی ها را پدیدآورده، آی پاد، آی فون، و آی پاد را اختراع کند. او به فاجعه های محتوم باور نداشت. هرچند این گونه بیان نمی کرد، ولی می دانست که ما با کارهای خود در آینده، گذشته را از اسارت می رهانیم.

---

<sup>1</sup> اما او یک اشتباه کرد و عمل جراحی سرطان را با امید این که درمان جایگزینی یافت شود به عقب انداخت.

پروفسور مردخای راتنبرگ از Hebrew University استدلال کرده که این نوع تکنیک در بازتفسیر گذشته را می توان همچون یک روش درمانی برای توان بخشی به بیمارانی به کار برد که از حس تقصیر فلج کننده ای رنج می برند.<sup>2</sup>

اگر نتوانیم گذشته را دگرگون سازیم، آن گاه همیشه آنجا مانند یک زنجیر و وزنه بر پاهایمان باقی می ماند. نمی توانیم گذشته را تغییر دهیم، اما می توانیم از آن تفسیری جدید در قالب روایتی گسترده تر بدهیم. یوسف قصد انجام چنین کاری را داشت. او که با استفاده از همین تکنیک، زندگی شخصی پر فراز و نشیب خود را دوام آورده، اینک از این تکنیک برای کمک به برادرانش در رهایی از احساس تقصیر بی امان استفاده می کند.

ما این تکنیک را در طول تاریخ یهودیت می بینیم. انبیای یهود برای روزگار خود، به بازتفسیر تورات می پرداختند. سپس میدراش ها باب شدند با تفسیرهای رادیکال تر، زیرا شرایط یهودیان رادیکال تر شده بود. سپس تفسیرگران، عارفان و فیلسوفان یهود به میدان آمدند. به سختی می توان نسلی را در سراسر تاریخ یهود یافت که در پرتوی تجربه زمان حال، به بازتفسیر متون نپرداخته باشد. ما مردمی هستیم داستان گو و داستان های خود را دوباره و دوباره بازمی گوئیم، هر بار با تاکید روی مفهومی متفاوت و پیوند دادن گذشته و حال به بهترین شکل ممکن. آن گاه، با بازخوانی گذشته در پرتو زمان حال، از اسارت تاریخ بیرون می آییم و آنرا همچون نیرویی مثبت در زندگی خود جاری می سازیم.

هنگام صحبت در کینوس شلوخیم خباد که گردهمایی بزرگ از پنج هزار نماینده خباد از سراسر دنیا است، نمونه ای را بیان کردم. به آنها گفتم که چطور در سال ۱۹۷۸ به دیدار ربه لوبویچر رفتم تا از او در مورد تخصص آینده ام مشورت بگیرم. من مطابق معمول، نامه ای نوشتم با گزینه های A, B or C تا او راهنمایی کند که کدام را برگزینم. گزینه ها چنین بودند: مدرس کرسی حقوق، اقتصاددان یا فیلسوف آکادمیک در کمبریج یا پروفسور فلسفه در جای دیگر.

---

<sup>2</sup> Mordechai Rotenberg, *Re-biographing and Deviance*, Praeger, 1987.

ربه فهرست را خواند و به همه آنها نه گفت. او گفت که رسالت من تربیت ربای ها در کالج یهودیان (امروز به نام London School of Jewish studies) و تبدیل به یک ربای کنیسیایی است. این گونه، یک شبه خودم را دیدم که با همه آرزوها و آنچه برایش تعلیم دیده بودم، در حال خداحافظی بودم.

ولی نکته شگرف این بود که درست زمانی که گمان می کردم خلاف مسیر همه آن آرزوها می روم، به همه آنها نیز رسیدم. صاحب کرسی افتخاری در Inner Temple شدم و یک سخنرانی حقوقی برای ششصد حقوقدان و ریاست دیوان عالی عدالت انجام دادم. در دو کنفرانس اقتصاد تراز اول بریتانیا سخنرانی کردم: Hayek Lecture و Mais Lecture در دپارتمان Economic Affairs. استاد کالج کمبریج و پروفیسور فلسفه در چندین دانشگاه شدم. من میان خودم و یوسف در تورات همسانی دیدم، زیرا اغلب آنچه رویایش را دیده بودم، درست زمانی که از آن امید بریده بودم، تحقق یافت. تنها پس از گذشت زمان و نگاه به گذشته، دریافتم که ربه به من نمی گفت از نقشه های حرفه ای خود برای آینده دست بکشم. او فقط راه متفاوتی را می نمایاند که سودمندتر بود.

من باور دارم که می توانیم بسته به چگونه نوشتن فصل بعدی زندگی خود، همه فصل های پیش از آن را تحت تاثیر قرار دهیم. ما با کنش خود در آینده، می توانیم بسیاری از رنج های گذشته را رستگاری ببخشیم.

شببات شالوم



برای دیگر آثار ربای ساکس لطفاً از این تارنما بازدید فرمایید - [www.rabbisacks.org](http://www.rabbisacks.org)  
کلیه حقوق محفوظ است • دفتر ربای ساکس توسط بنیاد عهد و گفتگو حمایت می شود

\*ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان Persian Translation by Shirin D. Daghighian